

بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی با انقلاب‌های بزرگ دنیا

علی کاظمی*

چکیده

یکی از راه‌های شناخت اهمیت و ماهیت یک انقلاب بزرگ همچون انقلاب اسلامی ایران، مقایسه آن با سایر انقلاب‌های بزرگ دنیاست. برای این منظور شرایط اقتصادی، شرایط نظامی، حمایت بین‌المللی و شرایط سیاسی مرحله قبل از پیروزی چهار انقلاب بزرگ دنیا یعنی انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ۱۹۴۹ چین و انقلاب ۱۹۶۲ الجزایر با انقلاب اسلامی ایران مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است. در این بررسی و مقایسه، نقش این شرایط در وقوع انقلاب، روشن و ثابت می‌شود که رژیم پهلوی هنگام بروز انقلاب اسلامی از جهت اقتصادی، نظامی و حمایت بین‌المللی برخلاف کشورهای فرانسه، روسیه، چین و الجزایر بوده و در وضعیت مطلوبی به سر می‌برده، اما از جهت مدیریت سیاسی، همانند چهار کشور مذکور در شرایط خوبی از نظر مشروعیت و مقبولیت مردمی قرار نداشته است.

واژگان کلیدی

انقلاب اسلامی، امام خمینی، انقلاب، مشروعیت، مقبولیت.

*. دانشجوی دکترای علوم قرآنی.

مقدمه

نیم نگاهی گذرا به انقلاب‌های بزرگ سده‌های اخیر همچون انقلاب کبیر فرانسه، اکتبر روسیه، انقلاب الجزایر و ... گواه عمق و عظمت انقلابی است که خمینی کبیر آن را بنیان نهاد. امروز از انقلاب روسیه جز خاطرات تلخ دیکتاتوری سیاه استالین و اعدام‌ها و تبعیدهای وی، چیزی بر صفحه اذهان نمانده است. از انقلاب عبرت‌آموز الجزایر نیز چیزی به ارمان نماند و انقلابی که از مساجد و مدارس دینی سر برآورد، پس از پیروزی حتی یک روز هم حکومت دینی را تجربه نکرد و بالاخره انقلاب فرانسه که با آرمان‌های «ولتر» و «ژان ژا پلوسه» آغاز شد با دیکتاتوری «ناپلئون بناپارت» و کشورگشایی‌های وی ادامه یافت و با اعدام انقلابیون و جانشینی بوربن‌ها و سپس کمونیست‌ها به بیراهه کشیده شد. رمز مانایی و پویایی انقلاب امام خمینی علیه السلام را باید در ماهیت اندیشه‌های جاوید حضرت امام جستجو کرد، اندیشه‌هایی که امروز به عنوان یک مکتب جدید، قد علم کرده و تعریف جدیدی از قدرت را در جهان امروز به نمایش گذارده است. هنر امام، به چالش کشیدن نظام هژمونیک مبتنی بر سلطه قدرت‌های استکباری بود. امام دنیای غرب را از موضع «کنش‌گری» به ورطه «واکنش‌گری» غلتاند و در کانون مبارزه، فرهنگ کثرت‌گرایی غرب را به مبارزه طلبید.

مقایسه بین پدیده‌های گوناگون اجتماعی - انسانی، بسیار مشکل و پیچیده است و انقلاب‌های بزرگ دنیا از این گونه پدیده‌ها هستند. علت مشکل بودن مقایسه این پدیده‌ها آن است که از یک طرف در شرایط زمانی و مکانی یکسانی رخ نمی‌دهند، بلکه هر کدام به تناسب زمان و مکان مخصوص به خود اتفاق می‌افتند و از طرف دیگر انسان‌هایی که در هر کدام از انقلاب‌های بزرگ دنیا شرکت کرده و باعث پیروزی و غلبه بر رژیم‌های سیاسی خود شده‌اند، دارای هدف‌ها، ارزش‌ها، افکار، عقاید و فرهنگ‌های متفاوتی بوده‌اند. با این حال، یکی از راه‌های شناخت اهمیت و ماهیت یک انقلاب بزرگ همچون انقلاب اسلامی ایران، مقایسه آن با سایر انقلاب‌های بزرگ دنیاست. برای این منظور

چهار انقلاب بزرگ دنیا، یعنی انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، انقلاب ۱۹۴۹ چین و انقلاب ۱۹۶۲ الجزایر انتخاب شده‌اند.

به طور کلی هر انقلابی دارای سه مرحله است: مرحله قبل از پیروزی، مرحله پیروزی و مرحله بعد از پیروزی. در این مقاله به شرایط اقتصادی، شرایط نظامی، حمایت بین‌المللی و شرایط سیاسی مرحله اول (قبل از پیروزی) در کشورهایی که انقلاب در آنها صورت گرفته پرداخته می‌شود و شرایط آنها با شرایط اقتصادی، نظامی، حمایت بین‌الملل و شرایط سیاسی ایران قبل از انقلاب مقایسه می‌شود. در این بررسی و مقایسه، نقش این شرایط در وقوع انقلاب نیز روشن می‌شود. شایان ذکر است که روش و الگوی مقایسه انقلاب اسلامی با انقلاب‌های دیگر را می‌توان در آثار دکتر منوچهر محمدی و نیز مرکز تحقیقات اسلامی به خوبی مشاهده کرد که ما آن را در ساختار جدیدی مطرح کرده و پس از جرح و تعدیل، مطالبی بر آن افزودیم تا تلاش‌های آنان را کامل‌تر کرده باشیم.

انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه

استبداد پادشاهان فرانسه، نظام طبقاتی، اوضاع نابسامان اقتصادی، افزایش مالیات‌ها و در نتیجه فشار بیش از حد به طبقه سوم،^۱ شکست ارتش آن کشور در جنگ‌های خارجی و ... از یکسو و زمستان سخت و طاقت فرسای سال ۱۷۸۹ از سوی دیگر، باعث شد که مردم پاریس در این سال به خیابان‌ها ریخته و دست به انقلاب بزنند و ضمن تصرف زندان مخوف باستیل، حکومت استبدادی را نابود سازند. پادشاه فرانسه، لویی چهاردهم، تسلیم و حکومت مطلقه استبداد، تبدیل به مشروطه سلطنتی شد.^۲

۱. در این زمان مردم فرانسه از سه طبقه نجبا، روحانیون و طبقه سوم تشکیل شده بودند که مجموع دوطبقه اول را طبقه ممتاز نیز می‌گفتند.

۲. زمینه‌های لازم برای یک انقلاب در زمان لویی پانزدهم فراهم شد؛ چون وی فردی جوان و فاقد تجربه برای برنامه‌ریزی و حکومت در یک کشور با اوضاع نابسامان بود. (ر ک: ریچارد تیمز، انقلاب فرانسه: ۳ - ۵؛ قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان: ۱۲۸ و ۱۲۹؛ مصطفی ملکوتیان، انقلاب فرانسه: ۱ - ۱۷)

شرایط اقتصادی

کشور فرانسه قبل از وقوع انقلاب از نظر اقتصادی در شرایط بحرانی به سر می‌برد. جامعه فرانسه قبل از انقلاب به صورت طبقاتی بود و دو طبقه نجبا و روحانیون از موقعیت خوبی برخوردار بودند، اما همه فشارهای اقتصادی و اجتماعی بر دوش طبقه سوم بود. فشارهای اقتصادی و اجتماعی از یکسو و زمستان سخت و طاقت فرسای سال ۱۷۸۹ به همراه عبور از مرحله فتودالیت به سرمایه‌داری از سوی دیگر، باعث فراهم شدن زمینه‌های لازم برای انقلاب در آن کشور شد. (ماله، تاریخ قرن هیجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ج ۵: ۳۲۰ - ۳۶۸)

شرایط نظامی

نیروی نظامی فرانسه قبل از انقلاب و در زمانی که لویی شانزدهم نیاز به سرکوب مردم انقلابی فرانسه داشت، فاقد ابزارهای لازم برای اعمال فشار بر مردم و حمایت از شاه بودند. ارتش فرانسه در طول پنجاه سال متوالی در چندین جنگ خارجی شرکت کرده و در اکثر آنها دچار شکست‌های سختی شده بود.^۱ علاوه بر شکست‌ها، فرماندهان نالایق و سرکش هم باعث شده بودند که ارتش فرانسه از پادشاه آن کشور حمایت نکند؛ در نتیجه لویی شانزدهم نتوانست با اتکا به این نیروها، مردم انقلابی و ناراضی آن کشور را سرکوب کند.

حمایت بین المللی

در قرن هجدهم، فرانسه، انگلیس، اتریش، روسیه و پروس از قدرت‌های بزرگ اروپا بودند و از نظر نظامی با هم برابری می‌کردند. در واقع، نوعی موازنه قوا بر آن قاره حاکم بود. اما در عین حال، هر یک از آن کشورها در داخل و خارج از اروپا به فکر پیشبرد اهداف و مقاصد

۱. این نیروها که در زمان صلح، حدود ۱۸۰ هزار نفر بودند، پس از شکست‌های پی‌درپی پراکنده و متلاشی شده بودند. (ر.ک: محمدی، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه: ۴۹ - ۱۰۶؛ ماله، تاریخ قرن هجدهم: ۱۷۷ - ۱۹۵).

خود بودند و سعی می‌کردند که دیگری را ضعیف کرده، از صحنه سیاسی اروپا حذف کنند. به همین دلیل کشورهای اروپایی نه تنها به فرانسه برای سرکوب نیروهای انقلاب کمک نمی‌کردند بلکه از درگیری‌های داخلی آن کشور و تضعیف قدرت سیاسی آن خوشحال بودند. حتی بعضی از کشورها مثل انگلستان از انقلابیون فرانسه حمایت می‌کرد. (ماله، همان، ج ۵: ۴۷۳ - ۴۷۶)

همچنین کشورهای بزرگ اروپایی در این زمان به دلیل درگیری‌هایی که در داخل اروپا و خارج از آن قاره بر سر مستعمرات با یکدیگر داشتند آمادگی لازم را برای کمک به پادشاه فرانسه نداشتند. هنگامی که لویی شانزدهم از پادشاه اتریش یعنی برادر ملکه فرانسه تقاضای کمک کرد، از مساعدت و یاری وی برخوردار نشد. از این رو نظام سیاسی فرانسه در زمان وقوع انقلاب و در مصاف با بحران‌های انقلاب از نظر حمایت بین‌المللی در بدترین موقعیت قرار داشت و هیچ اتحاد و پیمان نظامی با کشورهای دیگر نداشت تا در موقع بحران از آن کشور حمایت کنند. (محمدی، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه: ۸۰ - ۸۲)

شرایط سیاسی

نوع حکومت سیاسی فرانسه در قرن هجده و در آغاز بحران‌های سیاسی و حرکت‌های مردمی، پادشاهی مطلقه بود. در این نوع حکومت، شاه صاحب تخت و تاج بود و به مردم چنین القا شده بود که سلطنت، موهبتی الهی در دست شاه است. بنابراین، هیچ مخلوق زمینی حق مقاومت و اعتراض در برابر او را ندارد. در حکومت آن کشور هیچ‌گونه مرجع قانون‌گذاری و نظارت بر اجرای قوانین وجود نداشت. اراده شاه، حکم قانون را داشت و همانند قانون زنده محسوب می‌شد. حتی سلاطین فرانسه به این هم اکتفا نکرده، مدعی

بودند که بر عقاید مردم نیز حاکمیت دارند. (ماله، همان، ج ۵: ۳۴۲ و ۳۴۳)

بالاترین قدرت سیاسی بعد از شاه، یعنی برنامه‌های مالی، اداری و سیاسی در دست عده‌ای از درباریان اشراف‌زاده و مرفه بود. این اشراف‌زادگان که از نظر تعداد، درصد اندکی از جمعیت کشور را تشکیل داده بودند، با تشکیل یک نوع دیوان‌سالاری موروثی تمام مقام‌ها و مسئولیت‌های مهم و حساس کشور را در دست داشتند. این مقام‌ها بعد از مرگ آنها به طور موروثی به فرزندان آنها تعلق می‌گرفت و افراد دیگر حق اشغال چنین پست‌هایی را نداشتند. نتیجه چنین سیستمی این بود که افراد طبقه سوم که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند، هیچ‌گونه جایگاهی در نظام مدیریت اداری، مالی و سیاسی نداشتند. (بریتون، کالبد شکافی چهار انقلاب: ۷۴)

از نظر فساد و سوء مدیریت، نظام سیاسی فرانسه در این دوره، به ویژه در زمان قبل از انقلاب در بدترین وضعیت قرار داشت. لویی پانزدهم و شانزدهم از فاسدترین و نالایق‌ترین پادشاهان آن کشور در طول تاریخ بودند. فساد مالی و اخلاقی، اختلاس، دزدی و عیش و عشرت در زمان آنها به اوج خود رسیده بود. درباریان و اشراف‌زادگان هم که بعد از پادشاه، مقام‌های کشور را در بین خود تقسیم کرده بودند، وضعیتی بهتر از پادشاه نداشتند. مأموران مالیاتی (مستوفیان) هم که از طرف دربار، وظیفه جمع‌آوری مالیات‌ها را به عهده داشتند، با غارت و چپاول اموال مردم، آنها را تحت فشار شدید اقتصادی قرار می‌دادند. (محمدی، همان: ۸۹ - ۹۵) نتیجه طبیعی چنین سوء مدیریت سیاسی، نارضایتی، شورش، اعتراض و سرانجام انقلاب خواهد بود که در فرانسه چنین شد.

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه

استبداد سیصد ساله خاندان رومانف در روسیه تزاری، نارضایتی دهقانان، رشد سریع طبقه

کارگر، شکست‌های این کشور در جنگ با ژاپن و آلمان و رشد اندیشه‌های روشنفکری به ویژه مارکسیست، باعث شد که زمینه‌های لازم برای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ فراهم شود و سرانجام منجر به نابودی تزارها و تشکیل اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی شود.

شرایط اقتصادی

از آغاز قرن بیستم، روسیه در وضعیت نامطلوبی از نظر اقتصادی به سر می‌برد. جنگ سال ۱۹۰۵ با ژاپن، رکود اقتصادی، بیکاری کارگران، گرسنگی و نداشتن زمین کشاورزی و نیز درآمد پایین و قحطی و خشکسالی باعث شده بود که عده زیادی از دهقانان کار خود را ترک کرده، رهسپار شهرهای روسیه و دیگر کشورها شوند. همچنین رشد صنعتی روسیه که در این زمان آغاز شده بود، موجب تسریع در روند مهاجرت روستاییان به شهرها شد. اما به علت وابستگی سرمایه‌گذاری‌ها به منابع مالی بیگانه و استقراض خارجی، درآمد ملی پایین آمده، آن کشور در بحران اقتصادی به سر می‌برد. (محمدی، همان: ۷۲ - ۷۷)

با آغاز جنگ جهانی اول، همه منابع کشور از جمله نیروی انسانی، تولیدات صنعتی، منابع مالی، سوخت و منابع غذایی در اختیار جنگ قرار گرفت. در نتیجه تولیدات کشاورزی و صنعتی به شدت کاهش پیدا کرد و مواد غذایی در شهرها جیره بندی شد. علاوه بر اینها، مشکلات حمل و نقل، سوء مدیریت سیاسی، نابسامانی در تهیه و توزیع کالاها، بحران نان و سوخت، افزایش شدید تورم، کاهش درآمدها، افزایش مالیات‌های جنگی، همه دست به دست داد و زمینه‌های لازم برای اعتصاب و شورش کارگران و دهقانان و حتی شورش نظامیان و در نتیجه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و سقوط حکومت تزارها را فراهم کرد. (محمدی، همان: ۵۰ - ۵۵، تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، ج ۱: ۲۷ - ۴۲)

شرایط نظامی

نیروهای نظامی روسیه قبل از انقلاب و در زمانی که رژیم تزاری آن کشور نیاز به سرکوب کارگران و دهقانان شورشی داشت، نه تنها فاقد روحیه و ابزارهای لازم برای سرکوب مردم بودند، بلکه خود باعث تسریع در روند انقلاب شدند. شکست در جنگ‌های سال ۵ - ۱۸۵۴ در جزیره کریمه و در مقابله با نیروهای عثمانی، فرانسوی و انگلیسی، (پاسکال، تاریخ روسیه از مبادی تا ۱۹۱۷: ۱۰۲) شکست در مقابل ژاپن در سال‌های ۵ - ۱۹۰۴ و واگذاری قسمت‌های جنوبی جزایر ساخارین به آن کشور و دست‌کشیدن از هر گونه ادعایی بر منچوری و شبه جزیره کره (همان: ۱۲۴ - ۱۲۷) و مهم‌تر از همه، شکست در جنگ جهانی اول و عقب‌نشینی از لهستان، از یک سو و افزایش بیش از حد نیروهای نظامی در جنگ اول و عدم تجهیز و پشتیبانی کافی از سوی دیگر، باعث شده بود که نیروهای نظامی از رژیم تزاری حمایت نکنند و در نتیجه تزار نتوانست به کمک آنها شورشیان و تظاهرات انقلاب را سرکوب کند. (کوکن، انقلاب روسیه: ۲۳ - ۲۵)

به این ترتیب ملاحظه می‌شود که نظام سیاسی حاکم در روسیه قبل از انقلاب نه تنها نیروی نظامی و قوای مسلح نیرومند و وفادار به قدرت سیاسی در اختیار نداشت بلکه ارتش شکست‌خورده در جنگ‌ها، روحیه خود را از دست داده و با نارضایتی از رژیم حاکم به کارگران و مردم اعتصابی پیوست و در نتیجه، خود نقش مهمی در سقوط رژیم تزاری و پیروزی انقلاب داشت. ارتش روسیه در سال ۱۹۱۷ به عنوان یک عامل شتابزا در انقلاب عمل کرد نه به عنوان یک مانع و عامل بازدارنده؛ لذا به عامل مهمی برای سقوط رژیم گذشته و استقرار نظام کمونیستی جدید در آن کشور تبدیل شد.

حمایت بین‌المللی

انقلاب اکتبر روسیه زمانی شکل گرفت که آتش جنگ بین‌الملل اول، دنیا را در کام خود فرو برده بود. کشورهای اروپایی در این جنگ در دو گروه به نام متحدین و متفقین در

مقابل هم صف‌آرایی کرده بودند. متفقین که شامل روسیه، فرانسه و انگلستان بودند، به وسیله پیمان‌ها و قراردادهای نظامی و سیاسی متعهد شده بودند که از یکدیگر پشتیبانی کنند. از این رو، روسیه از حمایت بین‌المللی کامل هم‌پیمانان خود برخوردار بود. از این جهت، روسیه هنگام حوادث انقلاب که جنگ جهانی به آن دامن زده و شتاب بیشتری داده بود، از طرف کشورهای بزرگی مانند انگلستان و فرانسه و بعدها آمریکا در صحنه جهانی حمایت می‌شد. (نقیب زاده، تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز: ۱۲۵ - ۱۴۰) اما آغاز ناگهانی جنگ جهانی اول و پیروزی برق‌آسای نیروهای آلمانی بر روسیه و در نتیجه شکست و عقب‌نشینی آن کشور از لهستان از یک سو و مسافت زیاد بین روسیه و هم‌پیمانان او از سوی دیگر، باعث شد که آنها نتوانند در سرکوب نیروهای انقلابی به آن کشور کمک کنند. این در حالی بود که نیروهای انقلابی و رهبران مارکسیست آنها مورد حمایت متحدین، به خصوص آلمان قرار داشتند و این حمایت در پیروزی آنان نقش بسیار مؤثری داشت. (محمدی، همان: ۸۰ - ۸۲)

شرایط سیاسی

مردم روسیه به دلیل سوء مدیریت و عدم دخالت خود در ساختار سیاسی و تصمیم‌گیری آن کشور با شورش‌هایی که در سال ۱۹۰۵ انجام داده بودند، موفق به کسب پاره‌ای از آزادی‌های اجتماعی از جمله تشکیل «مجلس دوما»، آزادی اجتماعات، مطبوعات و اعتصاب شده و در ظاهر، حکومت مطلقه تزاری را تبدیل به مشروطه کرده بودند. اما تزار «نیکای دوم» طی سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۵ دوباره با از بین بردن این دستاوردهای جزئی مردم، تبدیل به حاکم مستبد و مطلق شد و با هر گونه تقسیم قدرت و مشارکت مردم در سرنوشت خود مخالفت کرد. (کوکن، همان: ۲۰ - ۲۱)

بعد از تزار و دربار او، یک دسته از اشراف ممتاز بر مقام‌های حساس و مهم نظام اجتماعی آن کشور تکیه زدند و از به قدرت رسیدن افراد طبقه پایین جلوگیری کردند.

بسیاری از این اشراف‌زادگان، افرادی خودبین، راحت‌طلب، فاسد و تهی مغز بوده، مردم طبقات پایین با بدبینی به آنها نگاه می‌کردند. (برینتون، همان: ۷۵)

حاکمیت مستبد تزار، بی‌کفایتی و ضعف او، تسلط عده‌ای از اشراف‌زادگان و درباریان فاسد و راحت‌طلب، نفوذ زیاد همسر تزار، یعنی «تزارینا» و «راسپوتین»^۱ در اداره امور سیاسی روسیه در اوایل قرن بیستم، دست‌به‌دست هم داده، باعث شدند تا نظام سیاسی آن کشور در بحران مشروعیت مردمی به سر برده و به همین دلیل مردم روسیه، نظام تزاری را سرنگون و حکومتی با ایدئولوژی کمونیستی تأسیس کردند.

انقلاب ۱۹۴۹ چین

استعمار انگلستان که از طریق تجارت تریاک وارد چین شد و در جنگ تریاک، آن کشور را شکست داد، کم‌کم نفوذ گسترده‌ای در آن کشور پیدا کرد. مردم چین که از یوغ استعمارگران و خاندان منچو به تنگ آمده بودند، دست به قیام‌های پی در پی زدند و در نهایت در سال ۱۹۴۹ انقلاب کمونیستی آنها با الهام از انقلاب اکتبر روسیه به رهبری «مائو» به پیروزی رسید. انقلاب چین، دومین انقلاب کمونیستی بعد از انقلاب روسیه بود.

شرایط اقتصادی

اقتصاد چین از زمان‌های گذشته، وابسته به کشاورزی سنتی آن کشور بود؛ به طوری که در قرن نوزده، سه چهارم مردم چین در روستاها زندگی می‌کردند و چهار پنجم درآمد ملی کشور از طریق کشاورزی به دست می‌آمد. بعد از جنگ تریاک و آغاز هجوم سیل‌آسای بیگانگان به آن کشور، سیستم اقتصاد سنتی آن کشور از هم پاشید، ولی سیستم صنعتی

۱. گریگوری راسپوتین، شخص حيله‌گری در کسوت روحانی بود که نفوذ و تأثیر فوق‌العاده‌ای در تزار و همسرش و دربار و اداره سیاسی کشور داشت. وی شخصی فاسد، رشوه خوار و عیاش بود. (رک: کوکن، انقلاب روسیه: ۲۲؛ بهرامی و نظریور، انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان: ۱۶۱ و ۱۶۲)

جدیدی هم جایگزین آن نشد. با ورود تجار خارجی و سرازیر شدن کالاهای بیگانگان به آن کشور، نه تنها صنایع داخلی و کشاورزی چین با ورشکستگی و رکود رو به رو شد، بلکه نبض اقتصاد و تجارت کشور به دست بیگانگان افتاد و عده زیادی از کشاورزان و تجار و کسبه آن کشور بیکار شدند. (شاهنده، انقلاب چین : ۸ - ۱۲)

شکست چین از ژاپن در سال ۱۸۹۵، واگذاری چند بندر مهم اقتصادی و تجاری آن کشور به ژاپن و پرداخت غرامت و دادن امتیازهای دیگر به سایر کشورهای اروپایی (همان: ۱۶ - ۱۸) پیروزی ناسیونالیست‌های چین در ۱۹۱۱ به رهبری «سون یات سین» و آغاز درگیری و جنگ‌های داخلی ملی‌گرایان با کمونیست‌ها از یک سو و اشغال قسمت‌های زیادی از شمال این کشور به وسیله نظامیان شورشی از سوی دیگر، باعث فقر و بیچارگی مردم چین شده بود. علاوه بر موارد مذکور، جنبش‌ها و اعتصاب‌های کارگری و دهقانی و بالاتر از همه، آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال بخش مهمی از کشور چین توسط ژاپن، همه دست به دست هم داده بودند تا اقتصاد پر جمعیت‌ترین کشور جهان قبل از انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ به رکود کامل و نابودی گراید. طبیعی است که در چنین مواقعی زمینه‌های لازم برای تغییر و تحولات مهم فراهم خواهد شد. (وارد، قدرت‌های جهانی در قرن بیستم: ۲۱۶ - ۲۲۷)

شرایط نظامی

بررسی وضعیت نیروهای مسلح چین در زمان پیش از پیروزی انقلاب کمونیستی آن کشور نشان می‌دهد که قدرت نظامی بنا به دلایل گوناگون، تجزیه شده و قسمتی از آن در مقابل قدرت حاکم قرار گرفته بود. شکست‌های پی در پی در جنگ‌های تریاک، جنگ سال ۱۸۹۵ و جنگ‌های بعد، از یک سو و وفاداری بعضی از ژنرال‌های ارتش به امپراتوری

«منچو» از سوی دیگر، باعث شده بود که آنها پس از به قدرت رسیدن ملی‌گرایان در آن کشور، هر کدام قسمت‌هایی از نقاط شمالی کشور را در دست گرفته، با نیروهای ملی و کمونیست به جنگ بپردازند. (شاهنده، همان: ۶ - ۳۰)

آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال چین توسط ژاپن، به جنگ داخلی و پراکندگی نیروهای نظامی آن کشور دامن زده و پس از پایان جنگ، نیروی نظامی آن کشور به سه گروه تقسیم شدند. یک گروه، طرفدار رژیم حاکم باقی ماندند و گروه دیگر، طرفدار نیروهای انقلابی کمونیست شدند و گروه سوم از نیروهای نظامی شورشی سابق طرفداری کردند. (بورسیوف، انقلاب چین، پایگاه انقلاب منچوری و اتحاد شوروی: ۱۱۵ - ۱۳۰)

به این ترتیب مشاهده می‌شود که حکومت ملی‌گرایان چین، هنگام بحران انقلاب در آن کشور نه تنها از نیروی نظامی قدرتمند و یکپارچه وفادار به خود برای سرکوب انقلابیون برخوردار نبودند، بلکه عده‌ای از خود نیروهای نظامی دست به شورش زده، قسمت‌هایی از شمال کشور را اشغال کرده و عده دیگری به نیروهای انقلاب کمونیست پیوسته و در مقابل رژیم حاکم قرار گرفته بودند. در نتیجه قدرت حاکم، از مهم‌ترین ابزار سرکوب که ارتش و قوای نظامی است، تقریباً محروم شده‌بود. این امر باعث تضعیف ستون‌های قدرت نظام و کمک بزرگی در راه پیروزی انقلابیون طرفدار مائو بود.

حمایت بین‌المللی

در سال ۱۹۳۷، ژاپن دست به یک حمله گسترده علیه چین زد. شوروی که در این زمان دارای منافع زیادی در چین، به ویژه در ایالت منچوری بود، ضمن کمک به نیروهای ملی و کمونیستی، از آنها خواست که یک جبهه متحد علیه ژاپن تشکیل دهند. پس از آغاز جنگ جهانی دوم، ژاپن در حالی که قسمت‌های زیادی از خاک کشور چین را در اختیار داشت به آمریکا حمله کرد. در این زمان، چین برای بیرون راندن ژاپنی‌ها از کشورش به

متحدین، یعنی آلمان و ژاپن اعلام جنگ داد و در کنار متفقین قرار گرفت. به همین دلیل آمریکا و شوروی کمک‌هایی در اختیار حکومت ملی چین قرار دادند. (وارد، همان: ۲۲۳).

پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و شکست متحدین و در نتیجه خروج ژاپن از خاک چین، شوروی و آمریکا کمک خود به دولت چین را ادامه دادند، اما پس از اختلاف بین نیروهای ملی «چیان کای چک» و کمونیست‌ها به رهبری «مائو» و آغاز مجدد جنگ داخلی بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ یعنی زمان اوج حرکت‌های انقلابی، شوروی از نیروهای کمونیست حمایت کرد و آمریکا هم به علت فساد حزب ملی «کومین تانگ» از کمک به آنها خودداری نمود. از این رو، نظام حاکم در چین از کمک‌های بین‌المللی محروم و حمایت متحدین خود را از دست داد. (بورسیوف، همان: ۹۶ - ۱۱۴)

بدین ترتیب، نظام سیاسی حاکم بر چین در اوج بحران داخلی، حمایت بین‌المللی دوستان و متحدان خود را از دست داد و این امر یکی از دلایل مهم سقوط رژیم و پیروزی انقلابیون چین به رهبری «مائوتسه تونگ» در سال ۱۹۴۹ بود.

شرایط سیاسی

کشور بزرگ چین به مدت ۲۵۰ سال تحت سلطه خاندان منچو بود که به صورت ملوک‌الطوایفی آن را اداره می‌کردند. فساد، تباهی، کشمکش‌های درونی و سوء مدیریت این خاندان، باعث شده بود تا مردم چین به دو سبب ناراضی باشند. اول به دلیل عدم مشارکت خود در مدیریت سیاسی کشور و دوم، نفوذ و تسلط بیش از حد بیگانگان بر این کشور قدیمی و باستانی. نارضایتی مردم این کشور از یک سو و شکست روسیه از یک کشور کوچک آسیایی به نام ژاپن در سال ۱۹۰۵ از سوی دیگر، باعث شد که چینی‌ها به خود بیایند و باور کنند که با اتکا به قدرت خود می‌توان با استبداد داخلی و استعمار خارجی

مبارزه کرد. از این رو مردم چین در سال ۱۹۱۱ به رهبری ملی‌گرایان، خاندان سلطنتی منچو را از قدرت به زیر کشیده، رژیم جمهوری در آن کشور برقرار کردند. (بامداد، افسانه و حقیقت درباره مائو: ۱۳ - ۲۰)

پس از استقرار نظام جمهوری در آن کشور، مردم انتظار بهبود اوضاع کشور، از جمله بهبود مدیریت سیاسی کشورشان را داشتند. اما با تحولاتی که در اداره امور کشور پس از «سون یاتسن» پیش آمد و منجر به روی کار آمدن «چیان کای چک» شد، وی نتوانست انتظارات مردم را برآورده کند و در آن زمان کشور دچار مشکلات زیادی از جمله سوء مدیریت و بحران مشروعیت مردمی شد. جنبش‌ها و اعتصاب‌های کارگری و دهقانی به رهبری کمونیست‌ها، شکست در جنگ با ژاپن، اشغال کشور در جنگ جهانی دوم، دخالت بیگانگان و جنگ‌های داخلی و ... همه دست به دست هم داده تا حکومت ملی‌گرایان در چین از نظر حمایت مردم، دچار مشکل شود؛ زیرا فساد مقام‌های دولتی رونق گرفته، مالیات‌ها افزایش یافته و چپاول مردم، غارت، دزدی و رشوه به دلیل نابسامانی اوضاع سیاسی و اجتماعی بار دیگر نیز سایه خود را بر سر مردم افکنده بود. از طرف دیگر، رکود اقتصادی و کشاورزی داخل، اخراج کارگران، تورم بی‌سابقه، کاهش حقوق کارمندان و کارگران و ... سبب شد که نظام سیاسی «چیان کای چک» همانند خاندان منچو مقبولیت خود را نزد مردم چین از دست بدهد و حمایت آنها از دولت، هر چه بیشتر کاهش یابد. (شاهنده، همان: ۴۵ - ۵۳).

طبیعی بود که چنین اوضاع نامناسب اجتماعی و سیاسی، مورد استفاده کمونیست‌ها که از سوی ابرقدرت شرق (شوروی سابق) حمایت می‌شدند، قرار گیرد و آنها موفق شوند دومین انقلاب بزرگ کمونیستی جهان در قرن بیستم را در پرجمعیت‌ترین کشور جهان به پیروزی برسانند.

انقلاب ۱۹۶۲ الجزایر

کشور مسلمان الجزایر در سال ۱۸۳۰ میلادی توسط ارتش فرانسه اشغال شد و به مدت

۱۳۲ سال تحت استعمار آن کشور قرار گرفت. در این زمان، مردم مسلمان آن کشور مبارزه خونینی را علیه سلطه‌گران فرانسوی آغاز کردند و سرانجام با تقدیم حدود یک میلیون شهید، آزادی و استقلال کشور خود را در سال ۱۹۶۲ به دست آوردند و دولت انقلابی به رهبری «فرهت عباس» تشکیل دادند. سپس «بن‌بلا»، «حواری بومدین» و «ساذلی بن جدید» به ترتیب در آن کشور در رأس قدرت قرار گرفتند.

شرایط اقتصادی

اوضاع نابسامان اقتصادی از سال ۱۸۳۰ تا اواسط قرن بیستم با نوساناتی تداوم پیدا کرد. به طور کلی دو عامل استعمار و جنگ‌های پی‌درپی آزادی‌بخش داخلی، ضربه‌های هولناکی بر اقتصاد الجزایر وارد کرد. در بین سال‌های ۱۸۳۰ تا ۱۸۸۰ که فرانسه سرگرم تثبیت کنترل نظامی خود بر الجزایر بود، اراضی مرغوب کشاورزی این کشور توسط فرانسویان تصاحب شد و بخش زیادی از آن برای تأمین شراب مصرفی فرانسه زیر کشت انگور قرار گرفت. (فارسون و دیگران، سرمایه داری دولتی در الجزایر: ۱۲)

مهاجرین اروپایی که مدتی کوتاه پس از تثبیت سلطه استعماری فرانسه بر الجزایر به آن کشور سرازیر شدند، معادل یک میلیون نفر بودند و ۴۷ درصد از مجموع درآمد ملی الجزایر را تصاحب کردند.

از سال ۱۸۵۱ تا ۱۹۲۰، جامعه الجزایر به طور متناوب بر اثر یک سلسله خشکسالی‌ها، حمله ملخ‌ها به مزارع، مرگ و میر دام‌ها، شیوع بیماری‌ها و امراض واگیر نظیر وبا و تیفوس، تلفات اقتصادی و انسانی بسیاری را تحمل کرد. در این سال‌ها بویژه تا سال ۱۸۶۸، حدود سیصد هزار نفر از مردم الجزایر بر اثر قحطی، گرسنگی و بیماری از پای درآمدند. از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ دو میلیون نفر از مردم آن کشور که به طور طبیعی نیروی

مولد این کشور محسوب می‌شوند، مجبور به مهاجرت به فرانسه شدند. در طول سال‌های استعمار فرانسه بر الجزایر، تفاوت بین فقر و رفاه در میان بومیان و فرانسوی‌ها، چشمگیر بود؛ چرا که فرانسویان در ناز و نعمت به سر می‌بردند، اما بومیان الجزایر در کشور خود در فقر و بیچارگی فلاکت بار زندگی می‌کردند. (آزرون، تاریخ معاصر الجزایر: ۴۲ - ۱۰۹)

وقوع دو جنگ فاجعه آمیز جهانی و شرکت مستقیم فرانسه در آنها، موجب افول قدرت اقتصادی این کشور شد و ضربه‌های مؤثری بر پیکر اقتصاد آن وارد ساخت. (نقیب زاده، همان: ۱۳۵)

از سال ۱۹۲۹ بحران بزرگ اقتصادی، دامن گیر اروپا شد و اقتصاد فرانسه از اثرات مخرب آن در امان نماند. از سال ۱۹۳۳ به بعد، اقتصاد فرانسه با روندی ثابت و هراس‌آور رو به افول نهاد و با سقوط ارزش فرانک، تجارت خارجی فرانسه هم سقوط کرد و در سال ۱۹۳۵ شکست سنگینی بر پیکر صنایع فرانسه وارد شد. (کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ: ۱۹۲)

در یک بررسی اجمالی از شرایط اقتصادی الجزایر پیش از انقلاب می‌توان گفت که این کشور هم از نظر اقتصادی همانند کشورهای فرانسه، روسیه و چین در وضع بحران به سر می‌برد. از این رو، زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی برای وقوع بحران و انقلاب در الجزایر فراهم شده بود.

شرایط نظامی

کشور فرانسه پس از پایان جنگ جهانی دوم از نظر نظامی آینه تمام‌نمای یک امپراتوری در حال فروپاشی بود. (یاکونو، تاریخ استعمار فرانسه: ۱۵۱) ارتش استعمارگر فرانسه که به عنوان بازوی مسلح و مهم استعمار، در حفظ و کنترل سرزمین‌های مستعمره نقش تعیین کننده‌ای ایفا می‌کرد، پس از جنگ جهانی دوم به سختی آسیب دید و این فرآیند در

پیروزی انقلاب خونین الجزایر نقش مؤثری ایفا کرد. حوادثی که موجب ضعف ارتش فرانسه شد عبارت بودند از:

شکست فرانسه از ایتالیا در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ و سقوط پاریس و اشغال شمال و جنوب آن کشور توسط آلمان و ایتالیا. پس از این شکست، مقر حکومت فرانسه به الجزایر منتقل شد و این مسأله به سختی در روحیه نظامیان فرانسه اثر گذاشت. علاوه بر اینها، فرانسه در جنگ با متحدین در آفریقا، بیست و چهار هزار نفر از سربازان خود را از دست داد و این امر نیز، خود مزید بر علت شد تا نظامیان آن کشور در الجزایر ضربه‌پذیر شوند. مجموع تلفات فرانسه در جنگ جهانی دوم شامل دویست هزار نظامی و چهارصد و پنجاه هزار غیر نظامی بود. (کورنون، تاریخ معاصر آفریقا از جنگ جهانی دوم تا امروز: ۱۰۶).

در نهم مارس سال ۱۹۴۵ فرانسه در هند و چین شکست خورد. (همان: ۱۰۷؛ ژبرشتین و دیگران، تاریخ قرن بیستم: ۱۹۵). همچنین سربازان فرانسوی در خاک تونس در همسایگی الجزایر شکست خوردند و هیبت و ابهت آنان در اذهان مردم الجزایر در هم شکست. (همان: ۱۰۷)

قیام مستعمرات فرانسه مانند تونس، مراکش و ماداگاسکار به طور همزمان، باتلاقی برای نیروهای نظامی فرانسه به وجود آورد.

رژیم فرانسه از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۱ به طور پیوسته با شورش‌های نظامیان خود در الجزایر مواجه بود و شورش ژنرال‌های مقیم الجزایر علیه حکومت فرانسه، این رژیم را تهدید می‌کرد. (همان: ۱۹۷) بدین ترتیب رژیم فرانسه در الجزایر از یک نیروی نظامی منسجم، وفادار و با روحیه برخوردار نبود تا در اوج انقلاب الجزایر، مردم آن کشور را سرکوب کند.

حمایت بین‌المللی

قیام الجزایر در شرایطی آغاز شد که رژیم فرانسه از نظر موقعیت بین‌المللی در وضع دشواری قرار داشت؛ زیرا از یک طرف، آلمان و ایتالیا (متحدین) پس از تسخیر فرانسه به سوی متسمرات آفریقایی این کشور در حال پیشروی بودند و الجزایر را تهدید می‌کردند و از طرف دیگر، پایان جنگ جهانی دوم نیز سرآغاز موج بیداری ملل مستعمره و اوج‌گیری احساسات ضد استعماری بود؛ به طوری که تا یک سال قبل از استقلال الجزایر، حدود پنجاه کشور، بندهای استعمار را گسسته و آزاد شده بودند. در دهه ۱۹۵۰، دو حرکت ضد استعماری در منطقه خاورمیانه و آفریقا باعث تشدید روند حرکت انقلابی مردم الجزایر شد اول، نهضت ملی شدن نفت در ایران و دوم روی کار آمدن «جمال عبدالناصر» در مصر و ملی کردن کانال سوئز. در صحنه روابط بین‌الملل هم تحولات به نفع مبارزات ضد استعماری الجزایر بود؛ چرا که نظام دو قطبی پس از جنگ و آغاز دوران جنگ سرد بین آمریکا و شوروی باعث شده بود که هر دو کشور در تدارک جبهه‌گیری جدید در مناطق دنیا باشند. از جمله، آمریکا قصد داشت که تمام مستعمرات انگلیس و فرانسه را در تسلط خود در آورد که یکی از این کشورها الجزایر بود. به همین دلیل، آمریکا ملی‌گرایان الجزایر را علیه فرانسه مسلح می‌کرد تا پس از استقلال آن کشور از فرانسه، امتیازهایی به نفع خود کسب کند. (مرل، بن بلا: ۹۶).

شوروی سابق هم بر خلاف روسیه زمان جنگ اول جهانی، ژست طرفداری از جهان سوم به خود گرفته، تبلیغات تحریک‌آمیزی در این‌گونه کشورها علیه استعمارگران غربی آغاز کرده بود. به همین دلیل از انقلابیون الجزایر در مقابل رژیم وابسته آن کشور حمایت می‌کرد. از نظر منطقه‌ای هم در این زمان کشورهای شمال آفریقا مأمّن مناسبی برای انقلابیون الجزایر بودند. (بهرامی و نظرپور، همان: ۱۵۳)

علاوه بر اینها، موضع‌گیری کشورهای عضو اتحادیه عرب در سال ۱۹۴۵ علیه

استعمارگران که خواستار رهایی و آزادی کشورهای شمال آفریقا به ویژه الجزایر از یوغ استعمار بودند و نیز شکل‌گیری کنفرانس «باند ونگ» اندونزی در سال ۱۹۵۵ و موضع‌گیری آنها به نفع استعمار زدایی، از دیگر حمایت‌های بین‌المللی از انقلاب رهایی بخش مردم الجزایر بود. (یاکونو، همان: ۱۳۸ و ۱۳۹)

سازمان ملل متحد نیز در این سال‌ها تبدیل به یکی از مراکز جهانی علیه استعمارگران شده بود. مجمع عمومی این سازمان در سال ۱۹۶۰، اعلامیه استقلال ملت‌های مستعمره را صادر کرد. این مسأله نیز باعث شتاب در روند نهضت ضد استعماری مردم الجزایر و در نتیجه پیروزی انقلاب الجزایر شد.

نتیجه این که همزمان با اوج‌گیری مبارزات انقلاب مردم الجزایر علیه استعمارگران فرانسوی، تمام شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی به نحوی جریان داشت یا سپری شده بود که از هر جهت در راستای منافع نهضت رهایی بخش الجزایر بود. حتی کشورهای مهمی چون آمریکا و شوروی به طور مستقیم به انقلابیون الجزایر کمک و در صحنه بین‌المللی نیز از آنها حمایت می‌کردند. به همین دلیل، رژیم وابسته به فرانسه در الجزایر در اوج شکل‌گیری انقلاب الجزایر نه تنها از هر گونه کمک بین‌المللی و منطقه‌ای جهت سرکوب مردم مسلمان آن کشور محروم بود، بلکه دولت فرانسه هم در موقعیتی قرار نداشت که به وابستگان خود در الجزایر کمک کند.

شرایط سیاسی

جامعه فرانسه در اواسط قرن بیستم از لحاظ مدیریت سیاسی دچار مشکل بوده است. روشن است که ضعف مدیریتی و سیاسی در آن کشور به مستعمرات آن هم سرایت کرده، آنها را دچار مشکل می‌کرد. نهضت‌های آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی و گریز از مرکز در آفریقای شمالی و به ویژه الجزایر از این شرایط استفاده کرده، علیه استعمار فرانسه حرکت جدیدی را آغاز کردند؛ زیرا جامعه الجزایر در اثر حضور و تسلط فرانسویان، اجتماعی دوگانه و متضاد بود. (ژرشتین و دیگران، همان: ۱۶۱ - ۲۰۰)

از یک سو اقلیت فرانسوی، پست‌های حساس و کلیدی الجزایر را در دست خود داشتند و خط‌مشی‌هایی را در آنجا به اجرا می‌گذاشتند که حافظ منافع خودشان بود و از سوی دیگر، اکثریت مسلمان مردم الجزایر نه تنها نقشی در اداره سیاسی نداشتند، بلکه در شرایط ناگوار و فاجعه آمیزی در فقر و اختناق سیاسی به سر می‌بردند.

شکست‌های متوالی فرانسه در جنگ، وضعیت متزلزل بین‌المللی، آغاز فرایند استعمارزدایی در عرصه جهانی، بحران‌های سیاسی و اقتصادی، تسخیر سرزمین فرانسه توسط نیروهای آلمان و ایتالیا در جنگ دوم جهانی و پیامدهای سیاسی بعد از جنگ، ضعف مدیریت و بحران سیاسی در فرانسه را به دنبال داشت که ظهور و سقوط پیاپی و پر شتاب دولت‌های فرانسه از سال ۱۹۵۲ تا ۱۹۶۲، دلیل این ضعف بود. بحران سیاسی فرانسه، به مستعمرات فرانسه، به ویژه الجزایر نیز سرایت کرد. در نتیجه، آشفتگی در مدیریت نظام سیاسی دولت تحت حمایت آن کشور در الجزایر را نیز که نه مشروعیت مردمی داشت و نه حتی یک گروه خاص از آن حمایت می‌کرد، در بر می‌گرفت. علاوه بر اینها، فساد مالی و اقتصادی که دامن‌گیر دولتمردان فرانسوی و مزدوران آنها در الجزایر شده بود، همه دست به دست هم داده تا روند انقلاب آن کشور را در جهت سرنگونی رژیم طرفدار استعمار شتاب بخشد.

به هر حال، الجزایر پس از یک دوره طولانی مبارزات خونین، سرانجام در سال ۱۳۴۱ هـ.ش (اول ژوئیه ۱۹۶۲ میلادی) استقلال و آزادی خود را مجدداً به دست آورد. (میرزا صالح، الجزایر: ۱۳) به دنبال اخراج اشغالگران فرانسوی از الجزایر، «فرهت عباس» یکی از انقلابیون الجزایری به عنوان رئیس‌جمهور برگزیده شد و «احمد بن بلا» به عنوان نخست‌وزیر، اعضای کابینه خود را معرفی کرد. در نوزدهم ژوئن ۱۳۴۴ هـ.ش / ۱۹۶۵ م، سرهنگ «حواری بومدین» که سمت وزارت دفاع الجزایر را بر عهده داشت، حکومت «بن بلا» را با یک کودتای نظامی سرنگون و خود زمام قدرت را در دست گرفت. با مرگ «بومدین» در سال ۱۹۷۸، سرهنگ «شاذلی بن جدید» قدرت را به دست گرفت. انقلاب الجزایر یکی از مهم‌ترین انقلاب‌های قرن اخیر است که با بیشترین تلفات انسانی،

توانست استعمارگران فرانسوی را از یک کشور مسلمان اخراج کرده، باعث شور و هیجان بیشتر مسلمانان جهان و به ویژه کشورهای مسلمان شمال آفریقا علیه سایر قدرت‌های بیگانه و استعمارگر شود.

انقلاب ۱۳۵۷ ایران

زمینه‌های پیدایش انقلاب اسلامی، مرهون یک سری علل که بیشتر در اواخر دهه ۱۳۳۰ ه‍.ش و اوایل دهه ۱۳۴۰ ه‍.ش اتفاق افتاد، می‌باشد. این حوادث، شامل درگذشت آیت‌الله بروجردی، تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، قیام ۱۵ خرداد، تحمیل کاپیتولاسیون، تبعید امام و مرحله نهایی بر انداختن نظام موجود، یعنی قیام‌های قم، تبریز، یزد و سایر شهرستان‌ها، حادثه هفده شهریور، هجرت امام به فرانسه، راهپیمایی‌های عظیم مردم در روزهای عید فطر و تاسوعا و عاشورای سال ۵۷، ورود امام به کشور و... بود که پایه‌های رژیم شاهنشاهی را به شدت سست کردند و منجر به پیروزی انقلاب در سال ۵۷ شد.^۱

شرایط اقتصادی

همان طور که گذشت، کشورهای فرانسه، روسیه، چین و الجزایر هر کدام بنا به دلایل خارجی و داخلی، هنگام انقلاب از وضعیت مطلوب اقتصادی برخوردار نبودند. بحران اقتصادی در هر چهار کشور در سال‌های انقلاب و حتی سال‌های قبل از آن به وجود آمده و زمینه تحولات سیاسی و اجتماعی فراهم شده بود و فقط نیاز به جرقه‌ای داشت.

۱. برای توضیح بیشتر ر ک به: سیدحمید روحانی، بررسی و تحلیلی بر نهضت امام خمینی: ج ۱: ۱۰۰ به بعد و نیز صفحه ۵۸۱ به بعد و ج ۲: ۳-۷۰۰؛ جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱: ۳۶۶ به بعد و ج ۲: ۵۴-۷۰ و ۱۰۹-۱۱۴؛ محمد حسن رجبی، زندگی نامه سیاسی امام خمینی (ره) ۲۰۷: ۲۶۱-۲۶۳ و ۴۱۱؛ مجله ۱۵ خرداد، ش ۴: ۲۵؛ علی دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۸: ۲۷ و ج ۹: ۹۰؛ یاد (فصلنامه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران): ش ۳۱-۳۲: ۶۳؛ اکبر خلیلی، گام به گام با انقلاب اسلامی: ۳۲؛ بهرام افراسیابی، ایران و تاریخ: ۵۰۰ و

در ایران قبل از انقلاب برخلاف کشورهای مذکور، نه تنها از نظر اقتصادی، بحران و وخامت جدی اقتصادی که غیر قابل کنترل توسط رژیم حاکم باشد، وجود نداشت بلکه در طول دوره چند ساله قبل از انقلاب به علت افزایش ناگهانی و سریع قیمت نفت، توانایی‌ها و قدرت اقتصادی رژیم شاه به سرعت افزایش پیدا کرده بود. هنگام وقوع انقلاب در ایران، همه شاخصه‌های اقتصادی مانند درآمد سالیانه دولت، رشد اقتصادی، تولید ناخالص ملی و درآمد سرانه افزایش یافته و به چند برابر رسیده بودند. از این رو، خیال رژیم شاه از این جهت راحت بود و کارشناسان اقتصادی و سیاسی هیچ گونه حادثه غیر مترقبه‌ای را پیش‌بینی نکرده بودند و حتی کارتر در سفر خود به ایران، آن را جزیره ثبات منطقه خوانده بود. (محمدی، همان: ۶۰ - ۶۷)

محمدرضا پهلوی در طی این سال‌ها با تکیه بر افزایش قیمت نفت و افزایش میزان تولید آن، نه تنها مقدار مالیات‌ها را افزایش نداده بود، بلکه مقدار زیادی از مالیات‌های صنایع و حقوق کارمندان دولت را کاهش داده و بر حقوق کارگران و کارمندان افزوده بود و حتی مالیات‌های حقوق نظامیان به طور کلی بخشوده شده بود. کالاهای مصرفی و لوکس خارجی نیز با پرداخت یارانه فراوان در اختیار مردم قرار می‌گرفت. چنین وضعی می‌توانست مانع تحولات اجتماعی و سیاسی شود.

رژیم پهلوی در مقایسه با این کشورها از شرایط اقتصادی مطلوبی برخوردار بود و حتی خود، تبدیل به یک کشور وام‌دهنده به کشورهای غربی مانند فرانسه و انگلستان شده بود. بنابراین شرایط اقتصادی ایران قبل از انقلاب، زمینه ساز حرکت‌های انقلابی نبود.

شرایط نظامی

برخلاف چهار کشور مذکور، سال‌های مدیدی بود که ارتش ایران در هیچ جنگ خارجی شرکت نکرده بود. شاه ایران بیش از هر نظامی به ارتش توجه داشت. او به عنوان فرمانده کل نیروهای مسلح، بودجه‌های زیادی برای خرید تجهیزات نظامی و بهتر شدن وضع زندگی روزمره نظامیان اختصاص داده بود تا از این طریق بتواند بر میزان کارایی آنها

افزوده، اعتماد آنها را به خود جلب کند.

علاوه بر ارتش و نیروهای انتظامی، رژیم شاه از حمایت یک سازمان مخفی پلیسی به نام «ساواک» نیز برخوردار بود. این سازمان با توصیه آمریکا و با همکاری سازمان‌های اطلاعاتی آن کشور و کشورهای انگلیس و اسرائیل تشکیل شده و به صورت یک شبکه گسترده مخوف، تمام گروه‌های مخالف نظام شاهنشاهی را زیر نظر داشت. پس قدرت نظامی، انتظامی و پلیسی نظام حاکم قبل از انقلاب در ایران بر خلاف کشورهای چهارگانه مذکور در بهترین موقعیت از نظر روحی و روانی، تجهیزاتی، سازماندهی و وفاداری به شاه قرار داشت و هرگونه تحرک و جنبش را به راحتی می‌توانست سرکوب کند. (محمدی، همان: ۷۵ - ۷۹؛ کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی و آمریکا: ۴۵ - ۵۲)

حمایت بین‌المللی

از نظر حمایت بین‌المللی هم، حکومت مطلقه محمدرضا پهلوی، در زمان وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷ هجری نسبت به کشورهای فرانسه، روسیه، چین و الجزایر در زمان بحران، در موقعیت بهتری قرار داشت. پس از جنگ جهانی دوم و کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هجری، آمریکا به طور کامل بر صحنه سیاسی ایران حاکم شد. همچنین پایان جنگ جهانی دوم که دنیا را به دو بلوک شرق و غرب به رهبری آمریکا و شوروی تقسیم کرده بود بر اهمیت موقعیت استراتژیکی ایران افزود؛ زیرا ایران به تنهایی در شمال خلیج فارس و تنگه هرمز قرار داشت که مقدار زیادی از نفت کشورهای غربی را تأمین می‌کرد. به این سبب، آمریکا برای حفظ منافع خود و هم‌پیمانان غربی‌اش و برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در سال ۱۳۳۸ هجری با ایران یک پیمان دفاعی امضا کرده، رژیم شاه را تحت حمایت خود قرار داد. (روبین، جنگ قدرتها در ایران: ۱۰۲)

ایران با خروج انگلستان از شرق کانال سوئز، در سیاست دو ستونی آمریکا هم به عنوان ستون اصلی و امنیتی در منطقه شناخته شد و به همین علت، حمایت آمریکا و

کشورهای غربی از ایران بیشتر شده، روند فروش تجهیزات نظامی و صنعتی به ایران روز به روز گسترش یافت. (همان : ۱۰۳) همچنین ایران در پیمان‌های نظامی و غیر نظامی منطقه‌ای و جهانی آمریکا از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. بخصوص با عضویت در پیمان «سنتو»، زنجیره «ناتو» را به «سیتو» وصل کرده بود. از این رو نه تنها از سوی آمریکا حمایت می‌شد، بلکه از سوی کشورهای متحد آن کشور نیز مانند انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن و ایتالیا، چه از لحاظ نظامی و چه از نظر سیاسی و اقتصادی به شدت در منطقه و جهان مورد پشتیبانی قرار می‌گرفت. حمایت بین‌المللی و منطقه‌ای از شاه، تنها منحصر به کشورهای بلوک غرب در آغاز بحران نبود، بلکه کشورهای بلوک شرق و به ویژه اتحاد جماهیر شوروی سابق هم با انعقاد قراردادهای تجاری، اقتصادی و صنعتی به طور غیرمستقیم از نظام سیاسی حاکم در ایران حمایت می‌کرد. از این رو ایران در زمان بحران، دچار هیچ گونه مشکل سیاسی از نظر منطقه‌ای و بین‌المللی نبود و تمام کشورهای دنیا اعم از سرمایه‌داری و سوسیالیستی تا پیروزی انقلاب اسلامی به طور کامل و با تمام قدرت از رژیم شاه و جنایاتش در مقابل مردم حمایت می‌کردند.

شرایط سیاسی

مدیریت سیاسی ایران نیز قبل از انقلاب، چه از نظر مشارکت مردمی و چه از نظر فساد مالی، اقتصادی و اداری همانند کشورهای مورد بحث بود. نوع حکومت ایران از زمان‌های گذشته و به ویژه در دوران قاجاریه، پادشاهی مطلقه بود و مردم هیچ‌گونه مشارکتی در امور سیاسی و اجتماعی کشور نداشتند. هر چند نظام سیاسی ایران با نهضت مشروطیت در سال ۱۲۸۵ هـ.ش، تبدیل به حکومت مشروطه شد، اما با به قدرت رسیدن رضاخان در ایران و از طریق تغییر قانون اساسی مشروطه، پادشاه دوباره صاحب قدرت مطلقه شد. پس از رضاخان، پسرش محمدرضا به پادشاهی رسید. وی در نخستین دهه حکومت خود دچار مشکلاتی بود، ولی کم‌کم با کمک کشورهای بیگانه، به ویژه آمریکا و انگلیس و با

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ هـ ش یگانه قدرت و تصمیم گیرنده کشور شد. وی نیز با تغییراتی در قانون اساسی، حکومت را تبدیل به پادشاهی مطلقه کرد (محمدی، تحلیلی بر انقلاب اسلامی: ۶۵) و با حمایت دو کشور مذکور تمام اهرم‌های قدرت سیاسی و نظامی کشور را در دست گرفته، روز به روز پایه‌های اقتدارش را مستحکم‌تر کرد. در زمان او، تمام مراکز قدرت سیاسی و نظامی کشور، به طور مستقیم در دست خودش و یا عده معدودی از خانواده پهلوی، فراماسون‌ها و بهائیان قرار داشت. (محمدی، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های فرانسه و روسیه: ۱۰۰ - ۱۰۴) از نظر فساد مالی، اقتصادی و اداری، در حالی که اکثریت مردم ایران در فقر و فلاکت به سر می‌بردند، شاه و درباریان و خانواده هزار فامیل او با حیف و میل و چپاول بیت‌المال، مشغول فساد، دزدی، رشوه خواری، اختلاس و خوش‌گذرانی در نقاط خوش آب و هوای ایران و کشورهای دیگر بودند. (همان: ۷۱ - ۷۴) در مجموع، مدیریت سیاسی ایران قبل از انقلاب همانند چهار کشور مذکور، چه از نظر عدم مشارکت مردمی و تمرکز قدرت سیاسی در دست شاه و درباریان و گروه اندک اطرافیان او و چه از نظر فساد مالی و اداری در شرایط خوبی از نظر مشروعیت و مقبولیت مردمی قرار نداشت. به همین دلیل، قدرت سیاسی در ایران فاقد لیاقت، شایستگی و صلاحیت لازم برای اداره کشور بود. از این رو زمینه برای تحول در میان مردم وجود داشت و به همین دلیل، انقلاب اسلامی ایران با پشتیبانی قاطع مردم ایران به پیروزی رسید.

نتیجه

کشور فرانسه قبل از وقوع انقلاب، از نظر اقتصادی در شرایط بحرانی به سر می‌برد. روسیه در آغاز قرن بیستم از موقعیت اقتصادی مطلوبی برخوردار نبود. کشور چین از مدت‌ها قبل از انقلاب، به دلیل نفوذ بیگانگان و نابودی اقتصاد سنتی، با ورشکستگی کشاورزی و اقتصادی رو به رو بود. در کشور الجزایر، اشغال طولانی مدت فرانسه، موجب بروز فقر

شدید برای مردم الجزایر و ثروت برای فرانسویان شده بود. ولی ایران برخلاف این کشورها در شرایط خوبی از نظر اقتصادی قرار داشت و تمام شاخص‌های اقتصادی آن مثبت و حتی خود، تبدیل به یک کشور وام‌دهنده به کشورهای غربی شده بود.

رژیم حاکم بر فرانسه در زمان انقلاب، از نظر نظامی و نیز حمایت بین‌المللی در موقعیت مناسبی قرار نداشت. رژیم تزاری در روسیه هم قبل از انقلاب، در موقعیت بحرانی قرار داشت. رژیم ملی‌گرای چین، هنگام انقلاب در موقعیتی قرار نداشت که از طریق نظامیان، انقلاب را سرکوب کند و حامیان بین‌المللی چین از حمایت آن کشور دست برداشتند. نیروهای نظامی فرانسوی به دلیل شکست‌هایی که در جنگ دوم متحمل شده بودند، توان لازم برای سرکوب نهضت آزادی‌بخش الجزایر را نداشتند و حوادث از نظر بین‌المللی طوری پیش می‌رفت که از هر جهت به نفع مردم الجزایر بود. بر خلاف کشورهای فرانسه، روسیه، چین و الجزایر، رژیم حاکم بر ایران در هنگام بروز انقلاب اسلامی، هم از نظر نظامی و هم از جهت حمایت بین‌المللی در بهترین شرایط ممکن به سر می‌برد. ارتش ایران کاملاً مجهز، سازماندهی شده، دارای سلسله مراتب نظامی جدی، وفادار به شاه و آماده هر گونه اقدام بود. همچنین از نظر حمایت بین‌المللی، تمام کشورهای جهان اعم از سرمایه‌داری و سوسیالیستی از رژیم شاه حمایت می‌کردند. نوع حکومت فرانسه قبل از انقلاب، سلطنت مطلقه بود و هیچ‌گونه مرجع قانونگذاری و نظارت در آن کشور وجود نداشت و اراده شاه در حکم قانون زنده بود. از نظر اداره مملکت هم بعد از پادشاه، گروه اندکی که غرق در فساد بودند تمام پست‌های حساس و کلیدی را به طور موروثی در دست داشتند. در روسیه، حاکمیت مستبد تزار، بی‌کفایتی و ضعف او، تسلط عده‌ای از اشراف‌زادگان و درباریان فاسد و راحت‌طلب، نفوذ زیاد همسر تزار و راسپوتین در اداره امور سیاسی روسیه در اوایل قرن بیستم، دست به دست هم داده و باعث شدند تا نظام سیاسی آن کشور در بحران مشروعیت مردمی به سر برد و به همین دلیل، انقلابیون روسیه، نظام تزاری را سرنگون و حکومتی با ایدئولوژی کمونیستی تأسیس کردند. پس از

انقلاب سال ۱۹۱۱ و روی کار آمدن یک حکومت جمهوری در چین، مردم انتظار داشتند که ملی‌گرایان بتوانند یک نوع نظام سیاسی مردمی را در آن کشور مستقر کنند، اما جنبش‌ها و اعتصاب‌های کارگری و دهقانی، شکست از ژاپن، اشغال کشور در جنگ جهانی دوم، دخالت بیگانگان، جنگ‌های داخلی و ... همه دست به دست هم داده، تا ملی‌گرایان دچار بحران و فساد، اختلاس، دزدی، ارتشا و ... شده و در نتیجه آنها نیز با انقلاب کمونیستی سرنگون شدند. شکست‌های متوالی فرانسه در جنگ جهانی دوم، آغاز فرآیند استعمارزدایی در عرصه جهانی، بحران‌های سیاسی و اقتصادی، تسخیر فرانسه در جنگ جهانی دوم به وسیله آلمان و ایتالیا و پیامدهای آن و ... باعث ضعف مدیریت سیاسی آن کشور شد. این ضعف‌ها به مستعمرات و به ویژه الجزایر هم انتقال پیدا کرد و در نتیجه، حکومت مستعمره آن کشور در الجزایر به وسیله انقلاب سرنگون شد. مدیریت سیاسی ایران قبل از انقلاب چه از نظر نوع حکومت و چه از نظر شرکت گروه‌ها در آن و نیز فساد مالی و اداری و ... به گونه‌ای بود که مورد قبول مردم نبود و هیچ‌گونه محبوبیتی نداشت. در نتیجه زمینه انقلاب و تغییر حکومت در آن مهیا شده بود.

نتیجه این که رژیم پهلوی قبل از انقلاب، برخلاف کشورهای فرانسه، روسیه، چین و الجزایر، نه تنها در شرایط بحران اقتصادی به سر نمی‌برد، بلکه در مقایسه با آنها از شرایط اقتصادی مطلوبی برخوردار بود و حتی خود، تبدیل به یک کشور وام‌دهنده به کشورهای غربی مانند فرانسه و انگلستان در آمده بود. بنابراین، شرایط اقتصادی ایران قبل از انقلاب، زمینه‌ساز حرکت‌های انقلابی نبود. همچنین برخلاف کشورهای مذکور، رژیم حاکم بر ایران هنگام بروز انقلاب اسلامی، هم از نظر نظامی و هم از جهت حمایت بین‌المللی در بهترین شرایط ممکن به سر می‌برد. اما در عین حال، انقلاب اسلامی ایران با رهبری خردمندان امام راحل و با رشادت و مقاومت مردم مسلمان کشورمان به پیروزی رسید. در مجموع، مدیریت سیاسی ایران قبل از انقلاب، همانند چهار کشور مذکور چه از نظر عدم مشارکت مردمی و تمرکز قدرت سیاسی در دست شاه و درباریان و گروه اندک

اطرافیان او و چه از نظر فساد مالی و اداری، در شرایط خوبی از نظر مشروعیت و مقبولیت مردمی قرار نداشت. به همین دلیل، قدرت سیاسی در ایران فاقد لیاقت، شایستگی و صلاحیت لازم برای اداره کشور بود. از این رو از نظر مردم، لازم بود که برای اداره صحیح جامعه و برقراری عدالت اجتماعی و توزیع عادلانه درآمدها و برقراری آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، قدرت حاکم سرنگون شود و گروه دیگری که دارای صلاحیت لازم باشد به قدرت برسد. به همین دلیل، انقلاب اسلامی ایران با پشتیبانی قاطع مردم به پیروزی رسید.

مقایسه انقلاب بزرگ اسلامی در مقایسه با انقلاب‌های بزرگ دنیا در قالب جدول

کشور فرانسه			
سیاسی	بین الملل	نظامی	اقتصادی
بی لیاقتی و بی کفایتی پادشاه، نفوذ شدید ملکه و ضعف او در امور، حاکمیت مستبد، فساد، فحشا، دزدی، اسراف و ولخرجی در دربار.	عدم وجود حمایت بین‌المللی در قبال بحران و خوشحالی انگلیس از وجود بحران در دولت خصم، سرگرمی روسیه و اتریش به تقسیم لهستان و خوشحالی از درگیری و اشغال فرانسه.	شکست‌های متعدد در جنگ‌های طولانی هفت ساله به مدت ۲۸ سال، سرخوردگی نظامیان و افسران، وابستگی افسران به گروه‌های انقلابی بورژوا.	خزانۀ تهی، قحطی و بدهی زیاد، کمبود شدید درآمد، هزینه زیاد دربار و جنگ‌های بی حاصل.

کشور روسیه			
سیاسی	بین الملل	نظامی	اقتصادی
بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی پادشاه، نفوذ ملکه و نفوذ شدید راسپوتین در اداره سیستم و نظام سیاسی، حاکمیت مستبد، فساد، فحشا، دزدی، اسراف و ولخرجی در دربار، عدم توانایی نظام سیاسی در برخورد با بحران.	عدم وجود حمایت بین‌المللی به سبب وجود تخاصم با آلمانی‌ها و اشتغال کشورهای فرانسه و انگلیس به جنگ و عدم امکان و حتی عدم تمایل کمک به روسیه، انزوای بین‌المللی آمریکا.	شکست‌های متعدد در جنگ ۱۹۰۵ با ژاپن و جنگ جهانی اول با آلمانی‌ها به ویژه در جبهه لهستان، عدم توانایی تزار در فرماندهی جبهه‌های جنگ، شورش سربازان پادگان پتروگراد و الحاق به تظاهر کنندگان و شورشیان.	خزانه تهی، قحطی و کمبود نان به سبب جنگ، کمبود درآمد و هزینه‌های زیاد جنگ جهانی اول، بدهی‌های زیاد داخلی و خارجی.

کشور چین			
اقتصادی	نظامی	بین الملل	سیاسی
<p>فروپاشی سیستم اقتصادی بعد از جنگ تریاک، رکود صنایع داخلی و کشاورزی با ورود تجار خارجی و کالاهای بیگانه، بیکاری عده زیادی از کشاورزان و تجار و کسبه، واگذاری چند بندر مهم اقتصادی به ژاپن و پرداخت غرامت، دادن امتیازهایی به کشورهای اروپایی، فقر و بیچارگی مردم، رکود کامل اقتصادی به سبب جنگ جهانی دوم و اشغال کشور، رکود اقتصادی و کشاورزی داخل و اخراج کارگران، تورم بی سابقه، کاهش حقوق.</p>	<p>تجزیه قدرت نظامی، شکست‌های پی‌درپی در جنگ‌های تریاک، جنگ ۱۸۹۵ و غیره، شروع جنگ داخلی و پراکنده‌تر شدن نیروهای نظامی با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال چین توسط ژاپن، تقسیم نیروهای نظامی پس از جنگ به سه گروه، شورش نظامیان و اشغال قسمتی از شمال کشور.</p>	<p>حمایت آمریکا و شوروی از چین پس از جنگ جهانی دوم به علت قرار گرفتن این کشور در کنار متفقین، ادامه کمک‌های آمریکا و شوروی پس از جنگ، حمایت شوروی در جنگ داخلی ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۹ از نیروهای کمونیست، عدم حمایت آمریکا از نیروهای ملی، قطع کمک‌های بین‌المللی به چین.</p>	<p>حاکمیت ۲۵۰ ساله خاندان منچو، فساد، تباهی، کشمکش‌های درونی و سوء مدیریت آن خاندان، عدم مشارکت مردمی در مدیریت سیاسی، نفوذ بیگانگان، شکست خاندان منچو توسط مردم به رهبری ملی‌گرایان، ناکارآمدی چیان‌کای چک، دزدی، غارت، رشوه، چپاول مردم، فساد مقام‌های دولتی.</p>

کشور الجزایر			
اقتصادی	نظامی	بین الملل	سیاسی
تداوم اوضاع نابسامان اقتصادی از سال ۱۸۳۰ تا اواسط قرن بیستم، تصاحب اراضی مرغوب توسط فرانسوی‌ها، تملک ۴۷ درصد درآمد ملی الجزایر توسط مهاجرین اروپایی، خشکسالی، حمله ملخ‌ها به مزارع، مرگ و میر دام‌ها، شیوع بیماری‌های واگیردار، قحطی و گرسنگی، مهاجرت به فرانسه.	آسیب ارتش فرانسه پس از جنگ جهانی دوم، شکست فرانسه از ایتالیا و سقوط پاریس، شکست فرانسه در هند و چین، قیام مستعمرات فرانسه، شورش‌های نظامیان فرانسه در الجزایر، شورش ژنرال‌های مقیم الجزایر علیه حکومت فرانسه، پراکندگی نیروی نظامی فرانسه در الجزایر.	پیشروی آلمان و ایتالیا پس از تسخیر فرانسه به سوی مستعمرات آفریقایی این کشور، اوج‌گیری احساسات ضد استعماری پس از جنگ جهانی دوم، کمک نظام به الجزایر برای قیام، کمک آمریکا به ملی‌گرایان الجزایر، حمایت شوروی از انقلابیون الجزایر، وجود مأمن مناسبی در شمال آفریقا برای انقلابیون، حمایت کشورهای عضو اتحادیه عرب از الجزایر.	ضعف مدیریت سیاسی فرانسه و سرایت آن به مستعمرات، اشغال پست‌های کلیدی توسط فرانسویان، عدم مشارکت مسلمانان الجزایر در اداره سیاسی، فقر و اختناق سیاسی، تسخیر سرزمین فرانسه توسط نیروهای آلمان و ایتالیا در جنگ دوم جهانی، سرایت بحران سیاسی فرانسه به مستعمرات، آشفتگی در مدیریت نظام سیاسی، فساد مالی دولت‌مردان در الجزایر، شکل‌گیری کنفرانس باندونگ و حمایت سازمان ملل متحد.

کشور ایران			
اقتصادی	نظامی	بین الملل	سیاسی
وجود ذخایر کافی به بهترین وضع ممکن در خزانه، فراوانی ارزاق و مواد غذایی از طریق واردات، افزایش ناگهانی درآمد در اثر افزایش قیمت نفت، اعطای وام‌های کلان به کشورهای مختلف جهان.	برخورداری از ارتش قوی و مجهز به مدرن‌ترین سلاح‌های نظامی، وفاداری کامل به نظام سیاسی تا آخرین روزها، مقاومت و برخورد خونین در مقابله با گروه‌های مردم در دوران بحران.	حمایت کامل و همه جانبه بین‌المللی از رژیم ایران علی‌رغم وجود نظام دو قطبی و رقابت میان شرق و غرب، حمایت کامل مادی و معنوی ابرقدرت‌ها و قدرت‌های بزرگ جهانی و منطقه‌ای تا آخرین روزهای حیات رژیم.	توانایی و کسب تجربه کافی شاه در حذف مخالفین و تأمین سیستم نظامی متکی و وفادار به خود، حاکمیت مستبد، فحشا، دزدی، اسراف، ولخرجی در دربار و کل نظام سیاسی.

فهرست منابع

۱. آژرون، روبر، *تاریخ معاصر الجزایر*، ترجمه منوچهر بیات‌مختاری، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۶۵.
۲. افراسیابی، بهرام، *ایران و تاریخ*، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۴.
۳. بامداد، محمد، *افسانه و حقیقت درباره مائو*، تهران، انتشارات هفته، ۱۳۶۳.
۴. برینتون، کربن، *کالبد شکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
۵. بوریسوف، او، *انقلاب چین*، پایگاه انقلاب منچوری و اتحاد شوروی، ترجمه رضا رضائی ساروی، تهران، آذرنوش، ۱۳۶۰.
۶. بهرامی و نظریور، قدرت‌الله و مهدی، *انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان*، قم، مرکز تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۳.
۷. پاسکال، پیر، *تاریخ روسیه از مبادی تا ۱۹۱۷*، ترجمه گودرز، تهران، مؤسسه عطایی، بی‌تا.
۸. تروتسکی، لئون، *تاریخ انقلاب روسیه*، ترجمه سعید باستانی، تهران، نشر فانوس، ۱۳۶۰.
۹. تیمز، ریچارد، *انقلاب فرانسه*، ترجمه عسگری پاشایی، تهران، مروارید، ۱۳۵۸.
۱۰. خلیلی، اکبر، *گام به گام با انقلاب*، تهران، سروش، ۱۳۶۰.
۱۱. دوانی، علی، *نهضت روحانیون*، بنیاد فرهنگی امام رضا علیه السلام، ۱۳۶۰.
۱۲. رجیبی، محمدحسن، *زندگی سیاسی امام خمینی علیه السلام از آغاز تا هجرت به پاریس*، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۶۹.
۱۳. روبین، باری، *جنگ قدرت‌ها در ایران*، ترجمه محمود مشرقی، تهران، چاپ آشتیان، ۱۳۶۳.
۱۴. روحانی، سیدحمید، *بررسی و تحلیلی بر نهضت امام خمینی*، تهران، انتشارات راه امام، ۱۳۶۰.
۱۵. ژبرشتین، سر و دیگران، *تاریخ قرن بیستم*، ترجمه امان‌الله ترجمان، مشهد، آستان قدس، ۱۳۷۱.
۱۶. شاهنده، بهزاد، *انقلاب چین*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت

خارج، ۱۳۶۵.

۱۷. فارسون، کارل و دیگران، سرمایه داری دولتی در الجزایر، بررسی تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی الجزایر قبل از انقلاب و بعد از استقلال، ترجمه پیروز الف، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۵۸.

۱۸. کدیور، جمیله، رویارویی انقلاب اسلامی و آمریکا، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۳.
۱۹. کندی، پال، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، ترجمه محمود مشرقی و دیگران، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.

۲۰. کورنون، ماریان، تاریخ معاصر آفریقا از جنگ جهانی دوم تا امروز، ترجمه ابراهیم صدقیانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۲۱. کوکن، فرانساوا گزاویسه، انقلاب روسیه، ترجمه عباس آگاهی، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۹.

۲۲. ماله، آلبر، تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.

۲۳. مجله پانزده خرداد، ش ۴، ۱۳۷۰.

۲۴. محمدی، منوچهر، تحلیل بر انقلاب اسلامی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.

۲۵. _____، انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلابهای فرانسه و روسیه، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۷۴.

۲۶. مدنی، جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۳.

۲۷. مرل، روبر، بن بلا، ترجمه خلیل کوشا، تهران، شرکت سهامی انتشار، بی‌تا.

۲۸. ملکوتیان، مصطفی، انقلاب فرانسه، تهران، مرکز آموزش عالی تربیت مربی سپاه، بی‌تا.

۲۹. میرزاصالح، غلامحسین، الجزایر، تهران، سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار، ۱۳۶۰.

۳۰. نقیب زاده، احمد، تحولات روابط بین‌الملل از کنگره وین تا امروز، تهران، قومس، ۱۳۶۹.

۳۱. وارد، هاریت، قدرتهای جهانی در قرن بیستم، ترجمه جلال رضائی راد، تهران، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.

۳۲. یاد(فصلنامه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی)، ش ۳۱ - ۳۲، ۱۳۷۲.

۳۵ □ بررسی تطبیقی انقلاب اسلامی با انقلاب‌های بزرگ دنیا

۳۳. یاکونو، گزاویه، *تاریخ استعمار فرانسه*، ترجمه دکتر عباس آگاهی، مشهد، آستان
قدس، ۱۳۶۹.